

غول کوچولو توی فواب راه می‌رود  
و داستان‌های دیگر

---

Tibo, Gilles

سرشناسه: تیبو، ژیل، ۱۹۵۱ - م.

عنوان و نام پدیدآور: غول کوچولو توی خواب راه می‌رود و داستان‌های دیگر/نویسنده ژیل تیبو؛

تصویرگر ژان برنش؛ مترجم مهناز عسگری.

مشخصات نشر: تهران: آفرینگان، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۷۵ ص.؛ مصور.

فروست: نشر آفرینگان؛ ۲۵۴.

خواب‌های غول کوچولو؛ ۴.

شابک: ۳-۵۵-۳۹۱-۶۰-۹۷۸-۶۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه کتاب‌های «Le grand ménage du petit»، «Le petit géant somnambule géant» و

«Le dernier cauchemar du petit géant» است.

یادداشت: گروه سنی: ب، ج.

موضوع: داستان‌های تخیلی — مجموعه‌ها

موضوع: Fantastic fiction -- Collections

موضوع: داستان‌های فرانسه

موضوع: French fiction

شناسه افزوده: برنش، ژان، ۱۹۵۰ - م، تصویرگر

شناسه افزوده: Bernèche, Jean

شناسه افزوده: عسگری، مهناز، ۱۳۴۷ -، مترجم

رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۷ غت۹۲۹ت۱۳۰د۱۳۰

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۹۸۸۰۱

---

خواب‌های غول کوچولو

۴

# غول کوچولو توی فواب راه می‌رود و داستان‌های دیگر

ژیل تیبو

تصویرگر: ژان برنیش

ترجمه مهناز عسگری



نشر آفرینگان: ۲۵۴

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*Le petit Géant Somnambule*  
*Le Grand Ménage du petit géant*  
*Le Dernier Cauchemar du petit géant*

Gilles Tibo

Illustrations de Jean Bernéche

Éditions Québec Amérique inc., 2004, 2006, 2007



نشر آفرینگان

تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید،  
کوچه مبین، شماره ۴، تلفن ۶۷ ۳۶ ۴۱ ۶۶

\*\*\*

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:  
تحریریه انتشارات ققنوس

ژیل تیبو

تصویرگر: ژان برنش

خواب‌های غول کوچولو - ۴

غول کوچولو توی خواب راه می‌رود

و داستان‌های دیگر

ترجمه مهناز عسگری

چاپخانه پژمان

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

شابک: ۳-۵۵-۰۳۹۱-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-391-055-3

[www.afarinegan.qoqnoos.ir](http://www.afarinegan.qoqnoos.ir)

۱۴۰۰۰ تومان

## فهرست

### غول کوچولو توی خواب راه می‌رود

۹	.....	سرحال و پرانرژی
۱۵	.....	اولین همسایه
۲۳	.....	دومین همسایه
۲۹	.....	درخت
۳۳	.....	تاب
۳۹	.....	بین مامان و بابام
۴۳	.....	در انبار
۴۷	.....	شیخ
۵۱	.....	شُستشو
۵۵	.....	زندانی در اتاق
۵۹	.....	خارج شدن بعید است؟

### اتاق تکانی بزرگ غول کوچولو

۶۷	.....	ریخت و پاش و حشتناک
۷۷	.....	غول
۸۳	.....	جمع و جور کردن اساسی
۹۱	.....	در راهرو

- تخلیهٔ اساسی ..... ۹۷  
 حادثهٔ غیرمنتظره ..... ۱۰۵  
 مامان و بابا لالا می‌کنند ..... ۱۱۳

### آخرین خواب ترسناک غول‌کوچولو

- قول ..... ۱۲۱  
 زیر تشک ..... ۱۲۹  
 تق! ..... ۱۳۵  
 خرسی ..... ۱۳۹  
 تلویزیون ..... ۱۴۷  
 در کمد لباس‌ها ..... ۱۵۱  
 در آشپزخانه ..... ۱۵۷  
 پشه و سایر جک و جانورهای ریز بالدار ..... ۱۶۳  
 آخرین خواب ترسناک؟ ..... ۱۷۱

## غول کوچولو توی خواب راه می‌رود



تقديم به  
ميشل ژوبر.

ژ. ت

تقديم به  
نونلا گراول  
که با ماه و خورشيد  
ازدواج می کند.

ژ. ب



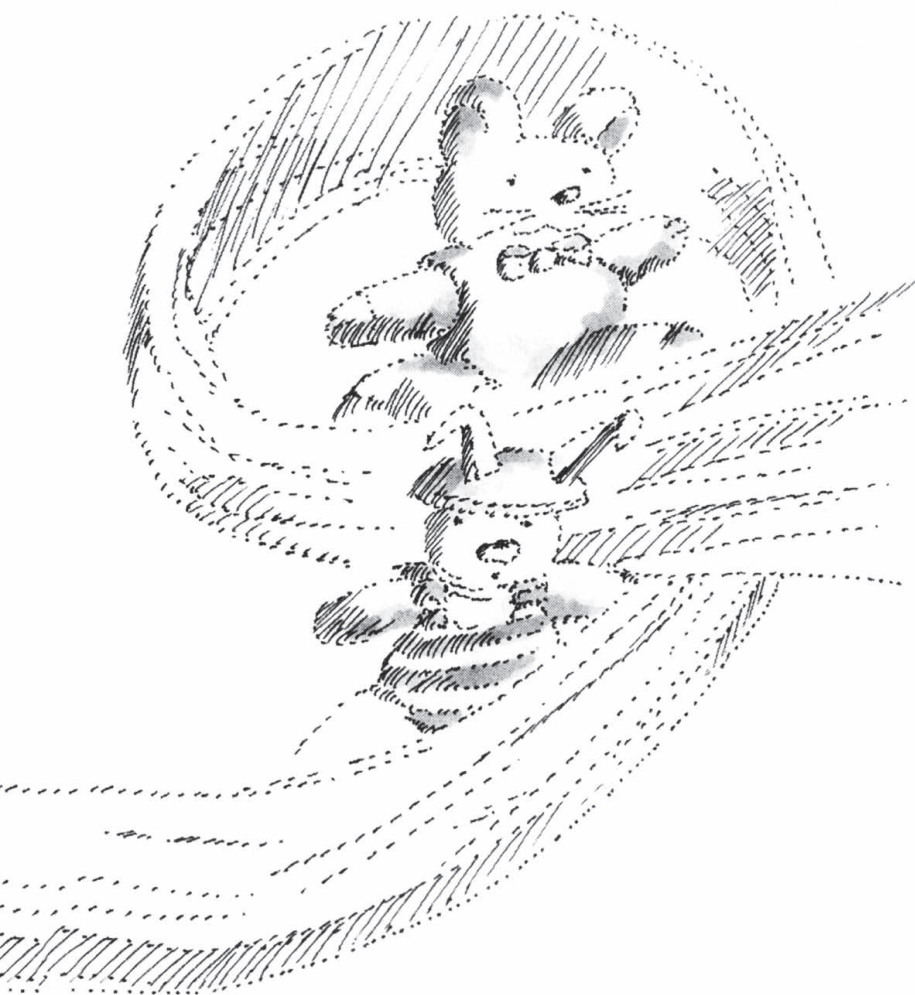


## سرحال و پرانرژی

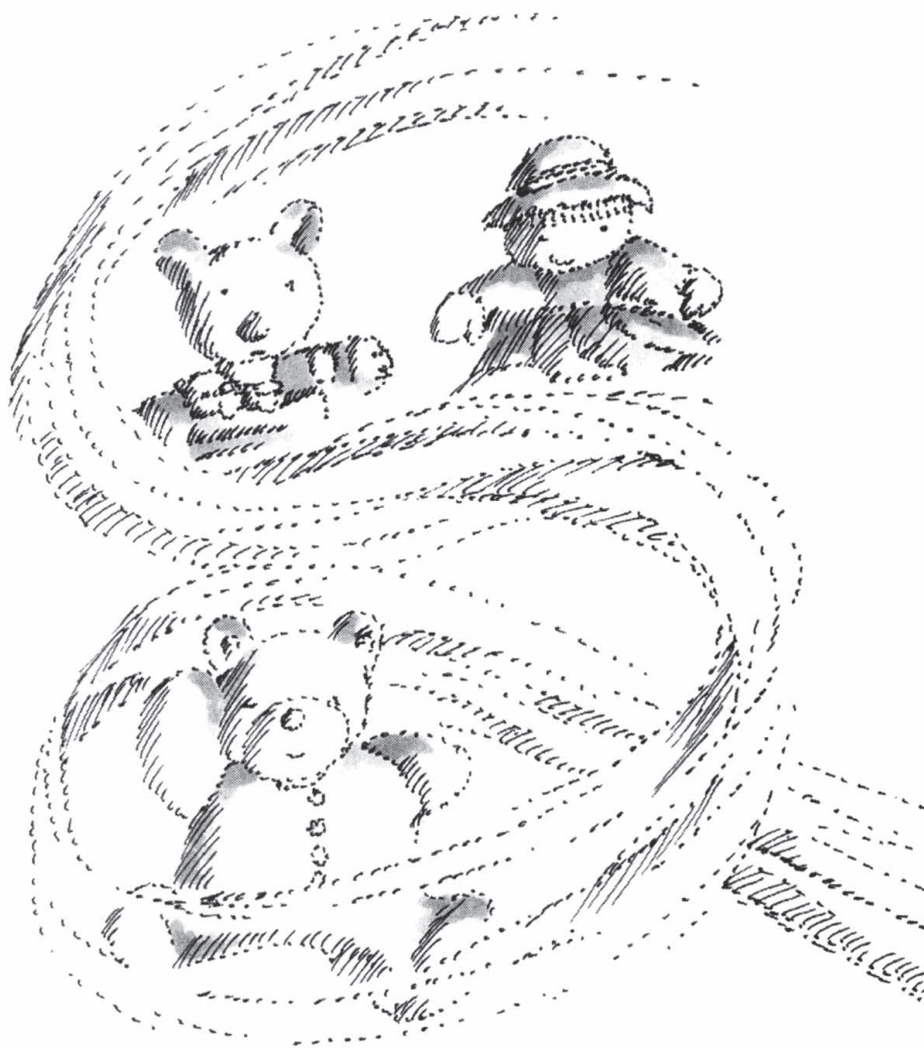
اسم من سیلون است. سیلون، گول کوچولو. امروز خیلی خیلی سرحال و پرانرژی‌ام. مامانم بیشتر از ده بار به من گفته: «سیلون، تو به قدری پرانرژی هستی که آدم نمی‌تواند دنبالت راه بیفتد!»

مامانم راست می‌گوید! من خیلی سرحال و پرانرژی‌ام. کُل روز دنبال بادکنک‌ها می‌دوم، بدوبدو بادبادک‌بازی می‌کنم. شب هم دور خرسی‌هایم پیرپیر می‌کنم بلکه خسته شوم.

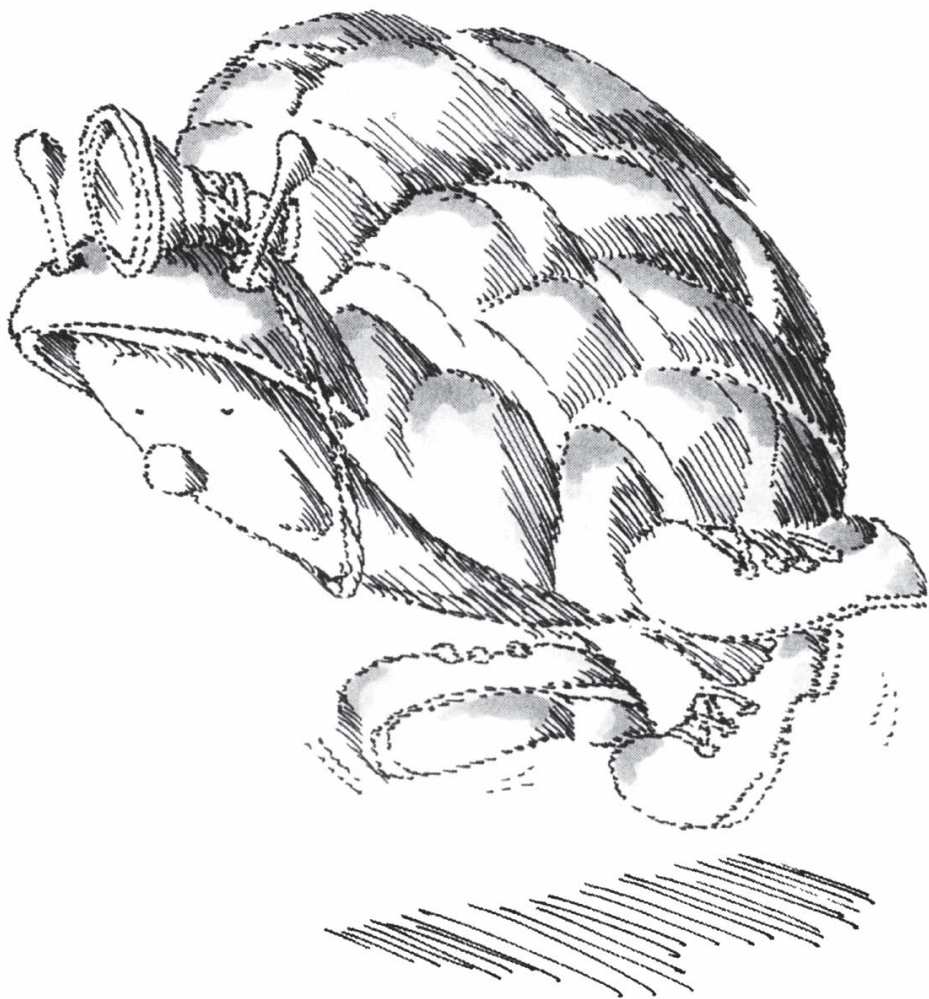
راستش بعد از این‌که صد دفعه دور  
تختم می‌دَوَم، باز هم سرحال و پر از شور و



هیجانم. مامانم برای این که آرامم کند، قصهٔ  
حلزون خیلی خیلی کندی را برایم



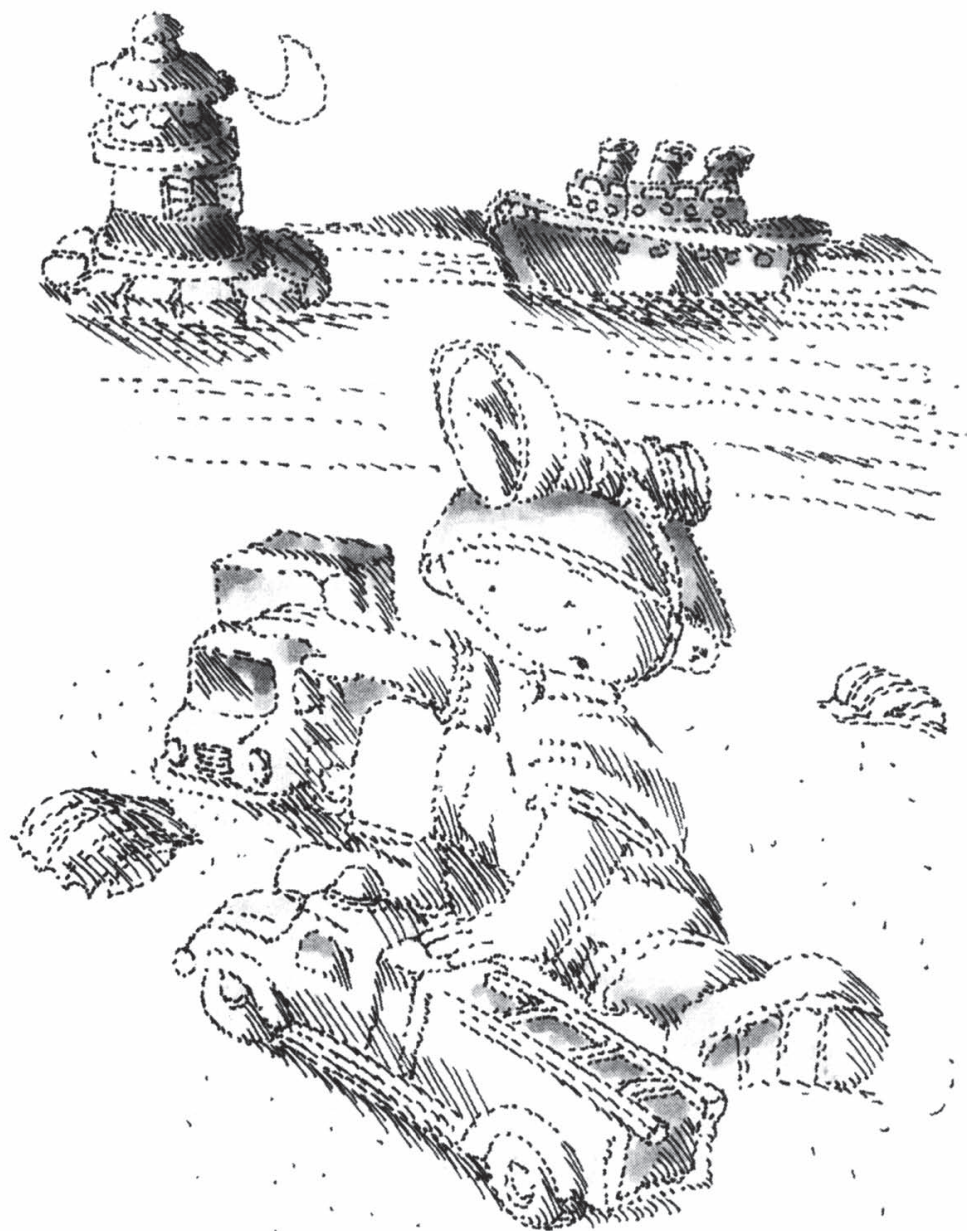
تعریف می‌کند که خیلی خیلی آرام در جاده‌ای  
خیلی خیلی دراز حرکت می‌کند که از بیابانی  
ت-م-ا-م-ن-ش-د-ن-ی می‌گذرد.



اما من در فکر و خیالم حلزونی را در میدان  
مسابقه دو تصور می‌کنم که کفش کتانی می‌پوشد  
و رکورد سرعت را می‌شکند!

وقتی قصه به آخر می‌رسد، مامانم پیشانی‌ام را  
نوازش می‌کند، بوسه می‌کند و آهسته می‌گوید:  
«شب به‌خیر، عزیز دلم!»

چشم‌هایم را می‌بندم و جواب می‌دهم: «نگران  
نباش مامان، توی خواب با سرعت صاعقه می‌دوم  
و خودم را نجات می‌دهم!»



## اولین همسایه

اوه! این بار ر کورد زود خوابیدن را می شکنم. توی خواب خیلی عمیقی فرومی روم و به قدری خوب استراحت می کنم که در رؤیاهایم وقت برای راه رفتن دارم. خیلی راه می روم. از روی نرده های خیلی بلند می پریم و به آن سر دنیا می رسم. آن جا به ساحل می رسم و با اسباب بازی هایی بازی می کنم که بچه ها آنها را رها کرده و رفته اند. با یک کامیون بازی می کنم، غین... غین... غین...! سرم به کامیون های آتش نشانی

گرم می‌شود، بَب بَو! بَب بَو! بَب بَو! بعد مشغول بازی با آمبولانس‌ها می‌شوم، آ او! آ او! آ او! ناگهان کسی توی خوابم فریاد می‌کشد: «بس کن دیگر، آخر این چه جارو جنجالی است که راه انداخته‌ای؟»

از خواب می‌پریم. چشم‌هایم را باز می‌کنم و اولین همسایه‌مان خانم وینوو را می‌بینم. او که لباس خواب به تن دارد نزدیکم می‌آید و می‌پرسد: «سیلون، پسرم، ساعت ده شب توی محوطهٔ شن‌بازی بچه‌های من چه کار می‌کنی؟» من دارم به جوابی هوشمندانه فکر می‌کنم که او چرخ می‌خورد و، در حالی که از من دور می‌شود، می‌گوید: «از این‌جا تکان نخور. می‌روم مامان و بابات را صدا کنم.»

چند دقیقه بعد، بابام با لباس خواب می‌آید. او با حالت کاملاً گیج و سردرگم نزدیک می‌شود. صدایش را می‌شنوم که مرتب می‌گوید: «سیلون!





این چه وضعش است، آخر این چه وضعش  
است...»

او من را روی کولش می‌گذارد، بعد من را به  
اتاق خودم می‌برد. روی تخت می‌گذاردم، پتو



و ملافهام را مرتب می‌کند و می‌گوید: «سیلون،  
قول بده که دیگر امشب بیدارم نمی‌کنی!»



«من... من... من...»

و بعد پدیدهٔ عجیبی اتفاق می‌افتد. تلاش



می‌کنم چیزی به بابام بگویم، اما قبل از این که  
کلمه‌ها از دهانم خارج بشوند خوابم می‌برد.

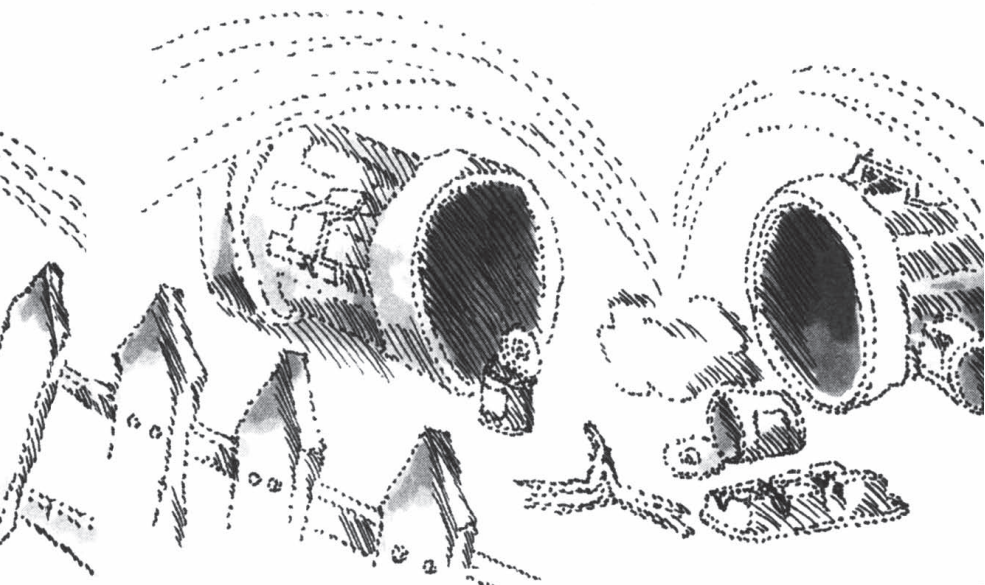


## دومین همسایه

بابام نوک‌پا نوک‌پا از اتاقم بیرون می‌رود. من به خواب خیلی عمیقی فرومی‌روم. خواب‌های زیادی می‌بینم و، برای این که از یک خواب توی خواب دیگری بروم، راه می‌روم، راه می‌روم، و باز هم راه می‌روم. از روی نرده بلندی می‌پریم، سینه‌خیز از زیر درخت‌های سدر رد می‌شوم، بعد یکهو صدای شترق! شترق! شترق! می‌شنوم. نمی‌دانم چه کسی سطل‌های زباله، بشکه‌ها و چیزهای فلزی را وسط خوابم گذاشته. صدای فریاد می‌شنوم: «آهای دزد! آهای دزد!»

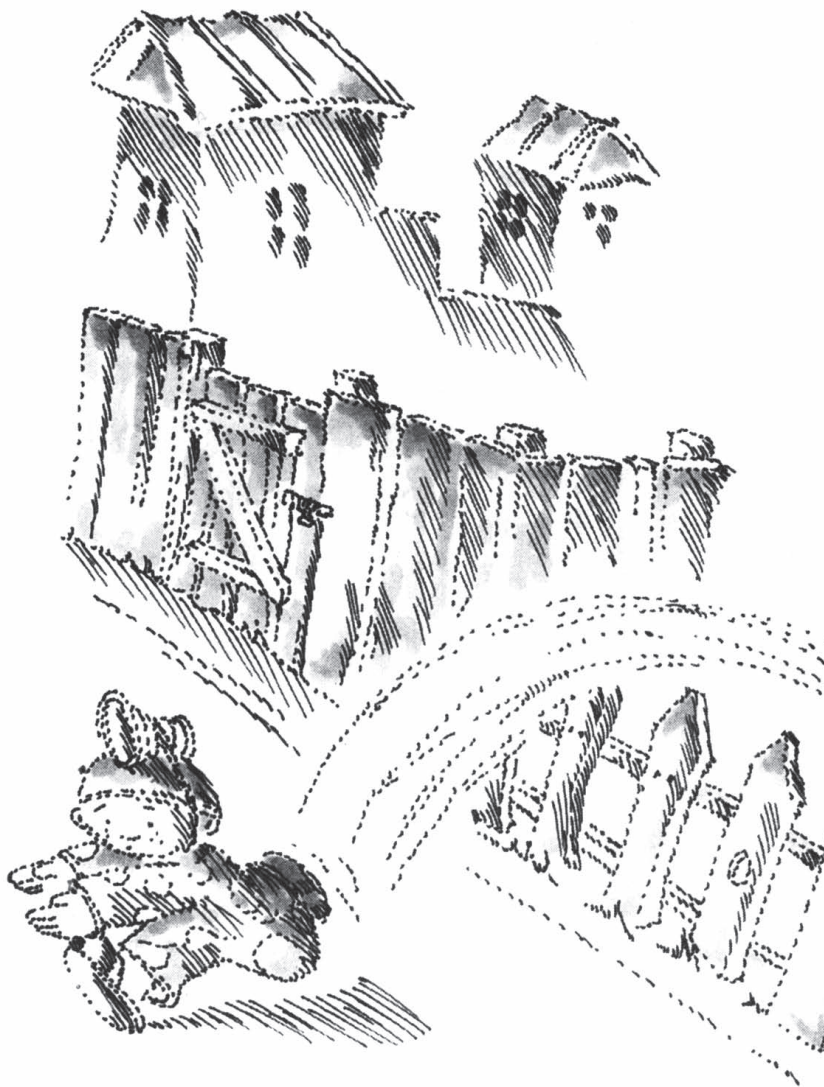
ناگهان از خواب می‌پریم، چشم‌هایم را باز می‌کنم، اما چیزی نمی‌بینم. باریکه‌ای از نور کورم کرده.

به خودم می‌گویم: «فهمیدم چی کار کنم، الآن آن قدر تند می‌دوم تا به سیاره‌ی دیگری برسم.»  
اما صدای دومین همسایه‌مان، خانم لپین، به کره‌ی زمین برم می‌گرداند. ازم می‌پرسد: «سیلون،





# آخر ساعت یازده شب توی حیاط خانه ما چه کار می‌کنی؟»



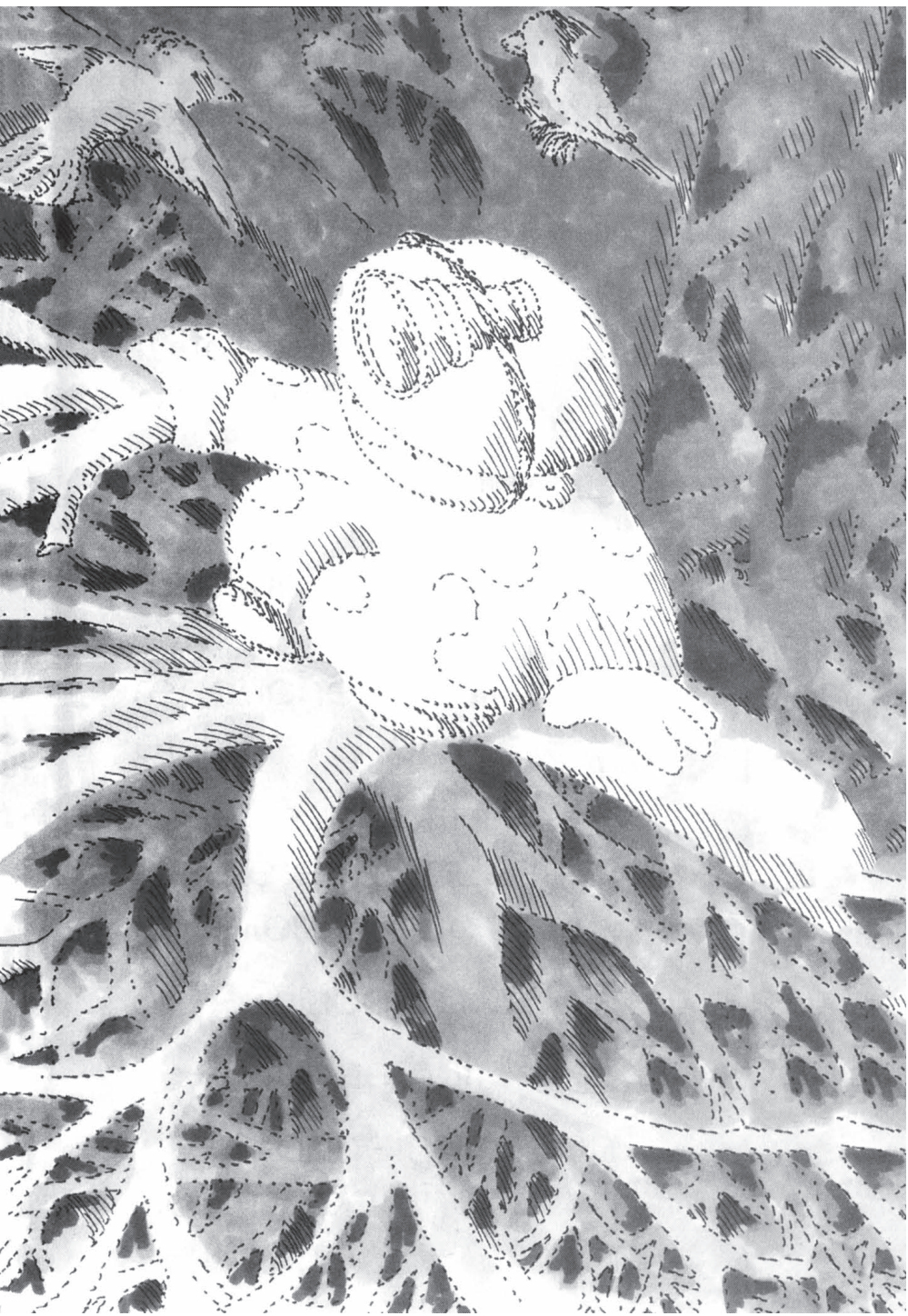


خانم لپین به مامان و بابام تلفن می‌کند. باز هم بابام با لباس خواب و موهای ژولیده پولیده دنبالم می‌آید. او غُرولند کنان می‌گوید: «آخر پسر جان این‌جا چه کار می‌کنی؟ بگو ببینم این‌جا چه کار می‌کنی؟»  
او با ناامیدی من را به خانه می‌برد. در را

دوقفله می‌کند، بعد دوباره روی تخت می‌خواباندم  
و دوباره لحاف و ملافهام را مرتب می‌کند و  
می‌گوید: «این بار آخرت باشد که از خواب  
بیدارم می‌کنی، خُب؟»  
«خُب...»

«شب به خیر!»

«شب به خیر بابای کوچولوی عزیزم!»



## درخت

خوابم می برد و خواب می بینم که پنجره اتاقم را باز می کنم. بعد خواب می بینم که از خانه مان دور می شوم. آن وقت خواب می بینم که بزرگ می شوم، بزرگ می شوم و غولی درست و حسابی می شوم.

ناگهان می شنوم: «مراقب باش! مراقب باش!»  
یکهو از خواب می پرم. دور و برم را می بینم، و این دیگر خواب و خیال نیست، واقعاً غول شده ام.  
من می توانم همه چیز را از بالای بالا ببینم.  
سومین همسایه مان، آقای ژوپر، با ترس و لرز و مین و مین کنان می گوید: «سی... سیلون، آ... از

جایت ت... تکان ن... نخور. می... می‌روم ی...  
 یک نردبان بی... بیاورم.»  
 چند دقیقه بعد، آقای ژوبر، در حالی که یک  
 سر نردبان را در دست دارد، از راه می‌رسد.  
 می‌بینم بابام باز هم با موهای خیلی ژولیده‌پولیده  
 سر دیگر نردبان را در دست گرفته. او یکی یکی  
 از پله‌های نردبان بالا می‌آید و من را از بالای  
 درخت پایین می‌آورد. بعد غرولندکنان من را به  
 خانه می‌برد.

